افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مبـــاد بدین بوم و بر زنده یک تن مــباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com afgazad@gmail.com

تاریخی	Historical

نویسنده: هالة الوردي
برگردان از: حمید سیماب
فرستنده: ع. شیرزاد

۳۱ دسمبر ۲۰۱۹

واپسین روزهای زندگی محمد- ۸

پیوست به گذشته:

فصل ۷

دیوارها درز بر می‌دارند

روایات مرگ محمد اکثراً با ذکر رقابت‌ها میان مدعیان جانشینی او بر سر مسألهٔ خلافت توأماند. وقتی بر واپسین روزهای زندگی پیغمبر خیره می‌شویم با شگفتی می‌بینیم که این روایات از کنار بحرانی در مقیاس سراسر عربستان یعنی رویاروئی پیغمبر با یک شورش بزرگ، حتی می‌توان گفت انقلابی، با خموشی می‌گذرند. این شورش بزرگ به رهبری کسانیست که «پیغمبران دورغین» خوانده می‌شوند و خلافِ یاران محمد که جز به مسألهٔ جانشینی به چیز دیگری توجه نداشتند، از بنیاد با سلطه و اقتدار محمد مخالفت می‌کردند و حتی رسالت و نبوت او را رد می‌نمودند. خطر سیاسی مذهبی پیغمبران دروغین برای اسلام تا آن حد جدی بود که نخستین اقدام ابوبکر پس از رسیدن به خلافت راه اندازی جنگ‌های خونینی به ضد این پیغمبران دروغین بود که به نام حروب‌الردة (جنگ‌های ارتداد) خوانده می‌شوند. باور ما بر آنست که منابع سنتی همانند تاریخنگاران معاصر به نقشی که این پیغمبران دروغین در فرجامین روزهای کارنامهٔ محمد بازی کردند کم بها می‌دهند.[1]

[1] محمد اکثراً به پیروان خود در مورد ظهور پیغمبران دروغین که وی از آنها به نام «دجالان» یاد می‌کرد هشدار می‌داد. «وقتی قیامت نزدیک شود سی تن دجال شیاد سر بر می آورند و هریک دعوی پیغمبری می نماید.» (روض سهیلی ۴۹۸/۷)

ابوالقاسم، سرورِ قدر قدرتی که قریب یک صد قبیلهٔ عرب در سال ۹ هجری / ۶۳۰-۶۳۱ میلادی (که به نام «عام الوفود» یا سال هیأت‌ها و نمایندگی‌ها یاد می‌شود)[۲] به او دست بیعت دراز کردند حال به گونهٔ چشمگیری از بیماری ناتوان و زمینگیر شده بود. وی که پیش از آن به چشم مطرود و رانده شده به او می‌دیدند، با هوش و درایت سیاسئی که داشت در فرجام بر پهنهٔ عصرش بال گسترد و بخش بزرگی از عربستان را زیر نگین خود آورد. گوئی برای آن که سلطهٔ خود بر اعراب را هر چه بهتر و بیشتر در اذهان بنشاند، محمد توجه خاصی به برون‌فگنی تصویر خود داشت و می‌دانست چگونه جلال و شکوه قدرت خود را به نمایش بگذارد. وی مرد پرجاذبه‌ای بود که اطرافیان خود را شیفتهٔ خود می‌ساخت. اکثر آثار و نوشته‌های احادیث فصلی را برای توصیف زیبائی و جمال پیغمبر تخصیص داده‌اند: وی چشمان سیاه شهلا با مژه‌های دراز داشت؛[۳] رخسار گلگونش ابن سعد را بر آن داشت تا گردن درخشان او را به شمشیری سیمین تشبیه کند؛[۴] واقدی می‌گوید که وقتی لبخند بر لبانش نقش می‌بست اطرافیانش فکر می‌کردند ماه شب چهارده نمایان شده است؛[۵] موهای سیاه دراز و پرپشتی داشت که همواره به آن می‌رسید[۶] - عایشه خودش موهای پیغمبر را می‌شست و شانه می‌زد؛[۷] وقتی روزهای جمعه و روزهای عید قبای سرخ به تن می‌کرد همه چشم‌ها را به سوی خود می‌چرخاند؛[۸] وی که عاشق عطریات و خوشبوئی بود همیشه رایحهٔ پالودهٔئی از او می‌تراوید (مشک و عنبر خوشبوئی‌های مورد پسند او بودند).[۹] این مرد با این همه دلبری آنقدر وسواس نظافت و جمال خود را داشت که همواره در سفر با خود شانه، آئینه، مسواک و سرمه (کحل) می‌داشت.[۱۰] دهاتی‌های بادیه نشین با چنین آراستگی و فرهیختگی کمتر آشنا بودند.

محمد نظم نوین سیاسیی را بنیاد گذاشت و آن را بر بخش بزرگی از شبه جزیرهٔ عربستان تحمیل کرد. وزر ابن سدوس یکی از رهبران اعرابِ آن زمان در مورد محمد اظهار داشت «این شخص می‌خواهد بر همهٔ اعراب سلطه قایم کند.»[۱۱] در دورهٔ پیش از اسلام سران قبایل عرب (که هاشم جد پیغمبر یکی از آنان بود) تلاش کردند قبایل را در نوعی کنفدراسیون (اتحاد) قبیله ئی گردهم آرند لاکن چنین ابتکارات که صرفاً با انگیزه‌های تنگ‌نظرانهٔ عشیرتی و طایفه ئی راه انداخته می‌شدند جز به مجتمعی از قبایل که سلطهٔ بیش و کم گسترده و سطحی داشت هیچ گاه به یک سازمان سیاسی یک پارچه از نوع شاهنشاهی منتهی نشدند. برای چیره شدن بر گوهر و طبیعت ناپایدار و پراگندهٔ بادیه نشینان اِعمال زور به تنهائی بسنده نبود بلکه به یک «اهرم اخلاقی» و یک پیام بسیج کننده نیاز بود. محمد چنین اهرم و چنین پیامی را که همانا اسلام بود با اشراق و الهام دریافت.

---

[2] در سال ۹ هجری (۶۳۰-۶۳۱) میان شست تا صد وفد (هیأت نمایندگی) برای بیعت به محمد و ایمان آوردن به اسلام به سوی مدینه سرازیر شدند (ابن هشام ۵۵۹/۲)

[3] طبقات ۴۱۲/۱-۴۱۰

[4] طبقات ۴۱۰/۱

[5] المغازی واقدی ۱۰۵۵/۳؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۲۹۰/۳

[6] طبقات ۴۱۲/۱؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۲۹۰/۳ . برخی منابع می‌گویند که موهای پیغمبر تا به آرنج می رسید و برخی هم آن را تا به بناگوش گزارش داده‌اند (طبقات ۴۲۸/۱-۴۲۷)

[7] ابن حنبل ۱۴۴/۴۱؛ سنن ابو داود ۴۸۱/۲؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۱۶۰/۴ . گویند که عایشه موی پیغمبر را به شکل چهار چوتی (رشتهٔ گیسو) می‌بافت (طبقات ۴۲۹/۱)

[8] طبقات ۴۲۸/۱، ۴۵۱/۱-۴۵۰؛ صحیح بخاری ۲۱۹۸/۵؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۲۸۵/۳-۲۸۶، ۲۹۸/۳ . پوشیدن جامهٔ سرخ رنگ توسط مردان به مثابهٔ سنت پیغمبر ارائه می‌گردد، ولی همزمان با آن در عین کتاب می‌خوانیم که محمد مردان را از پوشیدن لباس سرخ رنگ منع می‌کرد (سنن ابو داود ۹۲/۴؛ سنن ترمذی ۱۱۶/۵)

[9] طبقات ۳۹۸/۱-۳۹۹

[10] طبقات ۴۸۴/۱

[11] روض سهیلی ۴۷۴/۷

و اما، در آغاز تابستان سال ٦٣٢ بیماری توان و نیروی «سلطان پیغمبر» عربستان را مکیده بود و او نخستین نشانه‌های سست شدن اقتدار مهیب خود را می‌دید و درمی یافت که یارانی که پیش از آن در برابرش با خضوع خم و چم می‌شدند تا از او اذن و اجازه بخواهند دیگر فرمانبرداری و گوش شنوای پیشین را نداشتند.[١٢] یقیناً بودند بادیه نشینان تربیت ندیده‌ای که گاهگاهی در برابر پیغمبر گستاخی‌هائی را مرتکب می‌شدند تا حدی که روزی ردای او را دزدیدند[١٣] اما هر باری که با مسلمانان گردنکش سر و کار پیدا می‌کرد مشکلی در نشاندن آنها بر سر جای‌شان نداشت، چنان که وقتی در راه پیمائی به سوی تبوک سربازان از امر وی سرپیچی کردند و پیش از رسیدن او از آب چاه نوشیدند وی آنها را مورد عتاب قرار داد و با انواع نام‌های ناروا یاد کرد.[١٤] اما اینبار محمد از نظر جسمی ناتوان شده بود و آنانی که نافرمانی می‌کردند کسی جز نزدیکترین یارانش نبودند ...

پیغمبر که وضع تندرستی‌اش روز تا روز به سوی خرابی می‌رفت با درد و اندوه می‌دید که دیوارهای بنائی که اُمتش را تشکیل می‌داد در حال درز برداشتن بود. پیغمبران دروغینی چون مُسَیلمه و طُلَیحه شمار قابل توجه پیروان را در پیرامون خود گردآورده بودند. در واقع، کامیابی محمد در اعلام پیغمبری و اشاعهٔ دین جدید جاه‌طلبی و بلندپروازی برخی‌ها را برانگیخته بود تا همان «نسخه»ای را به کار برند که برای محمد چنان کارا واقع شده بود.

سر بلند کردن مسیلمه که «کذّاب» (دروغگو) خوانده می‌شد و مدتی پیش از آخرین بیماری پیغمبر سر بالا کرده بود دیگر یک پدیدهٔ تک و منفرد نبود. دیگران در سرتاسر عربستان سمارق وار سر بالا می‌کردند و کم کم شنوندگان و لبیک‌گویان روز افزونی را به دنبال خود می‌کشاندند. احادیث ذکر سه تن دیگر به نام‌های اسود، طلیحه و زنی مدعی پیغمبری به نام سجاح را ثبت کرده‌اند.[١٥] موفقیت دعوت این پیغمبران دروغین محمد را دچار نگرانی شدید ساخت، به حدی که باعث کابوس‌هائی برایش می‌شد که به ابوبکر که احتمالاً عطیهٔ تعبیر خواب داشت بازمی‌گفت.[١٦] یکی از آن کابوس‌ها چنان بود که محمد خود را می‌دید که دو دستبند طلائی به دست دارد که بندهای دستانش را سخت تنگ می‌فشارند. محمد بر آنها می‌دَمَد و دستبندها از دستانش باز می‌شوند و پرواز می‌کنند. محمد درین باره اظهار داشت «این دو دستبند دو پیغمبر دروغین بودند، آن یک که از یمامه است و این دیگر که از یمن است» (منظور مسیلمه و اسود بودند).[١٧]

مسیلمه بن حبیب رئیس قبیلهٔ بنی حنیفه نخستین پیغمبر دروغینی بود که در ولایت یمامه ظهور کرد.[١٨] بر اساس گفتهٔ طبری، وی به مدینه آمد و به سخنان محمد گوش داد و وقتی به موطن خود برگشت تصمیم گرفت تا همان کند که محمد کرده بود، بنابران خود را پیغمبر اعلام کرد و برای این که دینش بر اعراب پسندیده آید شکل «سُبُک»تری از اسلام را پیش کشید که در آن مکلفیت نماز نبود و شراب و زنا جواز داشت. اعراب بسیاری به آئین او گرویدند. مسیلمه گفته‌های خود را در نثر مسجع که به ادعای او از آسمان به او می‌رسید بیان می داشت که چنین بیانات اعراب را که شیفتهٔ

---

[12] مسند ابن حنبل ١٩٨/١٥؛ تفسیر ابن کثیر ٧٢٩/١

[13] روزی پس از یک هجوم یغماگرانه توسط مسلمانان، بادیه نشینان از پیغمبر خواستند تا بدون درنگ سهم آنها از غنیمت را برایشان بدهد و به پیغمبر گفتند «تا غنایم را تقسیم نکرده‌ای نمی‌توانی ازینجا بروی!» به گزارش طبری، آنها با فریادها و «حرکات مستهجن» ردای پیغمبر را به عنف گرفتند به گونه‌ای که پیغمبر فریاد می‌زد «ردای مرا برگردانید!» (طبری ١٧٥/٢؛ أسد ابن الاثیر ٧٦٩/٣)

[14] المُوَطأ امام مالك ١٤٣/١-١٤٤؛ المغازی واقدی ١٠١٢/٣

[15] ابن هشام ٥٩٩/٢؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ٥١/٢

[16] تاریخ الخلفأ سیوطی ٤٢/١

[17] ابن هشام ٥٩٩/٢؛ مسند ابن حنبل ٢٠٤/٤؛ طبری ٢٢٥/٢؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ٤٧/٢؛ کنز متقی ٥٤٣/٨

[18] یمامه منطقهٔ باستانی‌ایست که امروز در شرق فلات نجد در عربستان سعودی واقع است.

فصاحت و بلاغت بودند خوش می‌آمد. وی به پیروان خود می‌گفت «پیام و رسالت من برای نیمهٔ جهان است و از محمد برای نیمهٔ دیگر. وحی را بر محمد جبرئیل می‌آرد و بر من میکائیل.»

مسیلمه که خود را «رحمان»[19] (بخشاینده) می‌خواند با رونق دعوت خود و قدرتی که از آن به دست آورده بود در حوالی پایان سال دهم هجری[20] نامه‌ای به محمد نوشت که در آن چنین آمده بود: «از جانب مسیلمهٔ رحمان از یمامه به محمد فرزند عبدالله فرستادهٔ خدا برای قریشیان. از نام پروردگار نصرت همیشه باد. بی گمان در امر پیامبری، مرا با تو شریک ساخته اند. نیمی از زمین از آنِ من و نیم دیگر از آنِ توست. ولی شما فرزندان عبدالمطلب زمین را منصفانه قسمت کردن نمی‌خواهید.» پس از آگاه شدن از متن نامهٔ مسیلمه پیغمبر از مردانِ پیک جویا شد که در آن باره چه نظر داشتند؟ آنها پاسخ دادند «ما آنچه مسیلمه گوید همان گوئیم. ترا شاید بر نیم گسترهٔ زمین حکم پیغمبری راندن و نیم دگر او را شاید.» محمد ازین پاسخ برافروخته گردید و گفت «اگر نه چنان بود که فرستادگان و سفیران را سزا مرگ نیست، شما را همی کشتم». سپس دستور داد تا به مسیلمه بنویسند «از جانب محمد رسول‌الله به مسیلمهٔ کذاب: به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان، زمین مر خدای راست و هر آن که را خواهد آن را دهد و سرانجام نیک پرهیزکاران راست.»[21] شمار پیروان مسیلمه با ازدواج او با سجاح بنت حارث زن قدرتمند و بانفوذی از قبیلهٔ بنی تمیم که او هم دعوای پیغمبری داشت بسی بیشتر شد.[22]

به حوالهٔ طبری، حج پدرودِ محمد پیغمبران دروغین دیگری را هم انگیزه داد.[23] اسود یمنی و طلیحه ابن خویلد از قبیلهٔ بنی اسد نیز به کشاندن پیروان به دنبال خود آغازیدند. جنبش ارتدادی در سرتاسر عربستان همچون آتشی که در بیشه‌زاری افتد گسترش می یافت. اسود بن کعب عنسی از قبیلهٔ معتبر یمنی مذحج رئیس (سیّد) ثروتمند و صاحب فصاحت و بلاغت قبیله بود که نیرنگ و شعبده به ظهور می‌رساند و آنها را معجزهٔ خود می خواند.[24] وی نیز مانند مسیلمه در میان قبیلهٔ خود و در منطقهٔ نجران[25] به موفقیت‌هائی دست یافت و صنعا را که به نام «شهر پادشاهان» یاد می‌شد مقر خود قرار داد. استقبال از دعوت وی در صنعا چنان بود که مردم بر نماینده و گماشتهٔ محمد در یمن شوریدند و او را از شهر بیرون راندند.[26] بدین گونه اعرابی که به اسود ایمان آوردند با خلع موظفینی که محمد به خاطر جمع آوری زکات در آن مناطق گماشته بود اعتراض و بغاوت خود را تبارز دادند، چنان که اندک زمانی پیش از مرگ محمد ادارهٔ یمن به کلی از دست رفته بود.[27]

پیغمبر با اقتدار فرماندهیی که داشت از بستر بیماری به شهزادگان حِمَیری و اعراب مناطق همجوار نامه نوشت و به آنان چنین حکم کرد: «بر اسود که پیغمبری دروغین است حمله کنید و او را بکشید.» دیری نگذشت که اسود به ضرب کارد در داخل کاخ خودش کشته شد. این خبر آنقدر محمد را آسوده خاطر ساخت که وضع صحی‌اش بهبود یافت و از خانه برون شد تا اطلاع آن را به گوش مسلمانان برساند. وی اعلام داشت «دیشب اسود کشته شد. فیروز دیلمی، مردی

---

19 «رحمان» برای مسلمانان یکی از نود و نُه نام الله است.
20 ابن هشام ۶۰۰/۲-۶۰۱
21 طبری ۲۰۰/۲-۲۰۴؛ روض سهیلی ۴۹۹/۷
22 طبری ۲۷۰/۲ . مسیلمه در پایان جنگ خونین یمامه که به امر ابوبکر جانشین تازه به خلافت رسیدهٔ پیغمبر راه افتاد به دست خالد بن ولید کشته شد. در نبرد یمامه که بخشی از سلسلهٔ جنگ‌های ارتداد (حروب الرده) را تشکیل می داد شمار زیادی از یاران پیغمبر کشته شدند. سجاح که مدعی پیغمبری بود سر انجام در دورهٔ خلافت ابوبکر به اسلام گروید. (طبری ۲۷۸/۲)
23 طبری ۲۰۴/۲
24 تاریخ ذهبی ۱۵/۳
25 این منطقه‌ایست که امروز در نهایتِ جنوب غربی عربستان سعودی در مرز با یمن قرار دارد.
26 طبری ۲۲۵/۲
27 تاریخ ذهبی ۱۵/۳

مبارک از خانواده‌ای مبارک، او را کشت. پاداش خوشبختی جاویدان او را سزاست.» محمد با سرِ بسته به سبب دردسر شدید خدا را حمد گفت و ادامه داد «آن دو تن دیگر، مسیلمه و طلیحه، نیز به همین گونه نابود خواهند شد و خداوند دین مرا تا روز قیامت برقرار خواهد داشت.»[۲۸]

سومین پیغمبر دروغینی که برای محمد بار خاطر گردیده بود طلیحه از قبیلهٔ بنی اسد بود. وی مانند مسیلمه اسلام آسان‌گیری را که در آن بر مؤمنین مکلفیت نماز و روزه وجود نداشت به «بازار دین» عرضه کرد. با همان کامیابی نخستینی که سایر پیغمبران دروغین داشتند، طلیحه نیز لشکر نیرومندی گردآورد و قصد حمله بر محمد در مدینه را کرد. به گفتهٔ طبری، اسود اردوگاه خود را در ناحیه‌ای در بادیه که به نام سَمِیرا یا سُمَیرا[۲۹] یاد می‌شد افراشت و فراخوانی چنین به پیغمبر فرستاد: «اگر خواهی که در صلح و صفا زندگی کنیم بیا معاهده کنیم که نصف عربستان ترا باشد و نصف دیگر مرا، و اگر نپذیری جنگست میان من و تو.» محمد پیک طلیحه را که نامهٔ تهدید آمیز را آورده بود و هبل (یا حبال) نام داشت و برادرزادهٔ طلیحه بود از خود راند و بانگ برآورد «دور شو! خدایت بکشد و از شهادت محروم دارد!»[۳۰] طلیحه به فاصلهٔ اندکی از مدینه قرارگاه داشت و شاید از بیماری پیغمبر می‌دانست. آیا مترصد مرگ محمد بود تا بر مدینه حمله کند؟ قابل ذکر است که طبری آشکارا مریضی پیغمبر را با شورش‌هائی که سر تا سر عربستان را فراگرفته بود پیوند می‌دهد.[۳۱] محمد پیش از آنکه این مشکل را حل کند از جهان رفت و ابوبکر پس از آن که به خلافت رسید عهده‌دار حل آن گردید.

در متن شرایط تاریخی آخرین ماه‌های زندگی محمد مسألهٔ پیغمبران دروغین را می‌توان عاملی تعیین کننده انگاشت. مناطقی که این پیغمبران دروغین از آن ها سر بالا کردند ساحات ثروتمند و ستراتیژیک بودند. گذشته از آن، حرکت پیغمبران تازه سر بالا کرده جنبش‌های صرفاً «جدائی خواهانه» که هدف شان کسب استقلال از قدرت مرکزی در مدینه باشد نبودند بلکه، مانند طلیحه که در نزدیکی مدینه اردوگاه زده بود، شورش آنها بیشتر جنبهٔ دینی و سیاسی داشت و تهدید آن متوجه قلب قدرت محمد بود. شکست‌های نظامی محمد در برابر بیزانسی‌ها بدون شک این جنبش‌های شورشی را مهمیز زده بود. در واقع، پذیرش اسلام در عربستان به هیچ وجه همگانی و همه‌گیر نبود بلکه تنها حجاز دین جدید را پذیرفته بود و آنچه در همه جاهای دیگر دیده می‌شد انقیاد به قدرت سیاسی و نظامی اسلام بود. اعرابی که «گروه گروه به دین الله داخل می‌شدند» (وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا) به خاطر دلائل منفعت‌جویانه و برای این که جزیه یا مالیات مذهبیی را که از نامسلمانان گرفته می‌شد نپردازند چنین می‌کردند، چنان که قرآن در جاهای مختلف از ریاکاری و دو روئی بادیه نشینان سخن می‌زند و به صحنه‌های استخفاف و توهین به پیغمبر اشاراتی دارد. یکی از چنین آیات آیت ۱۱ سورهٔ جمعه است: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ «(ای پیامبر)، این مردم سست ایمان چون تجارتی یا لهو و بازیچه‌ای بینند بدان شتابند و تو را ایستاده بر منبر رها می‌کنند، بگو: آنچه در نزد الله است بهتر از سرگرمی و تجارت است، و الله بهترین روزی‌دهندگان است». روزی حین ادای نماز جمعه همهٔ نمازگزاران با شنیدن صدای طبلی مسجد را ترک کردند و

---

[28] طبری ۲۲۵/۲، بدایهٔ ابن کثیر ۳۳۷/٦ . قابل تذکار است که بر اساس همین منبع (ابن کثیر) همین اسود پیغمبر دروغین در هنگام حیات محمد نه بلکه در آغاز خلافت ابوبکر به قتل رسید (بدایهٔ ابن کثیر ۳۳۷/٦) تناقضات و آشفته‌گوئی‌هائی ازین دست در مجموعه های احادیث کم نیستند.

[29] طبری ۲۲۵/۲؛ الکامل ابن الاثیر ۱۸۰/۲؛ مجمع البلدان یاقوت ۲۵٦/۳؛ کنز متقی ۱۴/۵۵۲

[30] طبری ۲۲۵/۲

[31] ابن عساکر تأئید می‌دارد طلیحه حتی پیش از بیماری پیغمبر چنین برنامه‌ای داشت (تاریخ دمشق ابن عساکر ۱۵۱/۲۵) ابن کثیر به وضاحت اظهار می‌دارد که در فردای مرگ پیغمبر مدینه زیر تهدید محاصره و حمله قرار داشت (البدایهٔ ابن کثیر ۳۴۲/٦)

پیغمبر را با چند تن معدود تنها گذاشتند چون از کوبیدن طبل دانستند که دحیه بن خلیفه (دحیة الکلبی)[۳۲] از شام با بار بزرگی از روغن رسیده بود و آنها شتافتند تا با نرخ خوب از وی مال بخرند.[۳۳] پس از مرگ محمد، شمار زیادی از کسانی که به اسلام گرویده بودند به نام این که به شخص محمد بیعت کرده بودند خود را از مکلفیت‌های مالی که اسلام بر عهدهٔ شان گذاشته بود آزاد می‌پنداشتند. آنها در حالی که خود را مسلمان می خواندند از فرستادن مالیهٔ زکات به مدینه اباء ورزیدند. عکس العمل ابوبکر خلیفهٔ جدید سریع و قاطع بود: با صدور حکم ارتداد بر آنها وی جنگ بی‌امانی را بر ضد چنین اشخاص اعلام کرد. صبغهٔ دینی حمام خون این «جنگهای ارتداد» که دورهٔ خلافت نخستین جانشین پیغمبر با آن آغاز گردید نباید انگیزه‌های اقتصادی آن را بپوشاند: هدف جنگ‌ها آنقدر که تأمین مالیات به خزانهٔ خلیفه بود برگرداندن مرتدین به دین اسلام نبود.

همهٔ این عوامل گفتهٔ هشام جعیط تاریخ‌نگار تونسی را تأئید می‌دارد که نوشت «در هنگام مرگ، آنچه پیغمبر از خود به جای گذاشت یک دین ساخته و پرداخته و یک دولت در پهنهٔ همهٔ عربستان بود که هر دو به هم جوش خورده بودند.»[۳۴] برخی از اعراب برای روگرداندن از اسلام حتی منتظر مرگ پیغمبر نشدند، چنان که محمد حتی زمانی که در قید حیات بود با جنبش‌های اضطراب آور شورشی و عصیانگر روبه رو گردید. با وخیم‌تر شدن وضع سیاسی و شدیدتر شدن بیماری و ناتوانی پیغمبر، وی دیگر نمی‌توانست با آنهمه آشفتگی و خطر مقابله کند. شکی وجود ندارد که درچنین حالت باید برای زیر کنترول آوردن اوضاع اندیشهٔ کودتا در ذهن یاران و نزدیکان او خطور نموده باشد ورنه چگونه می‌توان گفتهٔ عمر به ابوبکر را که تازه به خلافت نصب شده بود تعبیر کرد آنگاه که سپاس خود را به خاطر پر ساختن سریع خلای قدرت پس از مرگ محمد به او ابراز داشت و گفت «سرم فدایت، گر تو نبودی همهٔ ما نابود می شدیم!»[۳۵]

ادامه دارد

---

[32] قابل ذکراست که این شخص جایگاهی در صدر اسلام داشت که به اندازهٔ کافی مورد کاوش و پژوهش قرار نگرفته است. گفته می شد که جبرئیل چند بار بر پیغمبر در هیأت دحیهٔ کلبی که مردی بس خوش سیما بود و ظاهر پسندیده داشت ظاهر شده بود.

[33] تفسیر طبری ۳۸٦/۲۳؛ تفسیر قرطبی ۱۱۰/۱۸؛ تفسیر بغاوی ۱۲۴/۸؛ الدر المنثور سیوطی ۱٦۵/۸

[34] Hichem Djaït, *La Grande Discorde. Religion et politique dans l'Islam des origines*, Paris, Gallimard, 2008, p. 55.

[35] تاریخ دمشق ابن عساکر ۵۰۲/۴۳؛ کنز متقی ۴۹٦/۱۲